

ارزش شاهنامه در گزارش نبرد انطاکیه

فرزین غفوری*

چکیده: در پادشاهی خسرو انوشیروان و به سال ۵۴۰م جنگ سرنوشت‌سازی میان ایران و روم درگرفت که افزون بر منابع تاریخی، روایتی از آن در شاهنامه نیز بازتاب یافته است. هرچند گزارش مورخ بیزانسی، پروکوپئوس نسبت به دیگر منابع تاریخ این دوره برتری‌هایی دارد، اما مانند همه تاریخنگاری‌ها، اثر وی نیز خالی از خطاها و کاستی‌های سهوی یا عمدی نیست. از سوی دیگر، اطلاعات شاهنامه درباره این جنگ نه تنها پاسخ‌هایی برای برخی خلاهای کتاب پروکوپئوس ارائه می‌نماید، بلکه نسبت به دیگر منابع تاریخی، حاوی جزئیات بیشتر و دقیق‌تری می‌باشد. بدینسان آیا می‌توان شاهنامه را دست‌کم در گزارش این جنگ، افزون بر ارزش‌های ادبی، حماسی و ملی یک گزارش تمام‌عیار تاریخی نیز به شمار آورد؟

کلیدواژه: فردوسی، تاریخ و شاهنامه، ساسانیان، نقد منابع تاریخی، انطاکیه، خسرو انوشیروان، جنگ‌های ایران و روم، جغرافیای تاریخی.

در آغاز سلطنت انوشیروان، ژوستینین (ژوستینیانوس) امپراتور روم شرقی (بیزانس)، با گسیل فرستاده‌ای به دربار ایران و پذیرش پرداخت باژ (باج)، تمایل روم را بر تمدید پیمان صلح اعلام داشت.^۱ چنین برمی‌آید که قیصر در بدو تاجگذاری انوشیروان،

* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، دانشگاه تهران.

۱. بیشتر منابع به این مطلب اشاره نموده‌اند برای نمونه نک: تعاللی نیشابوری، عبدالملک: ص ۳۹۵.

باجگزارانه خود را قیصری سر به راه نشان داد که بر خلاف بسیاری از امپراتوران پیشین، رؤیای اسکندرانه تسخیر ایران تا هند را در سر نمی‌پروراند. اما بلندپروازی‌های ژوستینین، از گسیل بلیزاریوس، سردار بزرگش، به شمال آفریقا و جنوب اروپا آشکار می‌شود. در این زمان با توجه به این که کمتر از هفتاد سال از فروپاشی روم غربی می‌گذشت و آرزوی ژوستینین در احیای امپراتوری بزرگ روم چونان عظمتش پیش از تقسیم آن به دو بخش شرقی و غربی امری طبیعی بود، این تواضع و باجگزاری نسبت به ایران گمان‌برانگیز بوده است.

صرفنظر از اینکه انوشیروان دقیقاً نسبت به این تحولات در کشور همسایه معمولاً بدسگال چه می‌اندیشید، و نسبت به نیات قیصر آسوده یا بدگمان بود، آشفتگی اجتماعی ناشی از قیام مزدکیان که پایه‌های حکومت ساسانی را به لرزه درآورد، خسرو انوشیروان را واداشت تا تمام توجه خود را به امور داخلی معطوف کند و در مدت ۱۰ سال (۵۳۰-۵۴۰م) به سرکوب مزدکیان و اصلاحات اجتماعی برای اطمینان از عدم تکرار چنین آشوب‌هایی بپردازد. در این زمان فتوحات روم شرقی در آفریقا و ایتالیا به نحو دلگرم‌کننده‌ای قرین موفقیت بود و بیزانس در یک قدمی احیای یکپارچگی و عظمت امپراتوری روم باستان قرار داشت. از خود ژوستینین مکتوبی به جا مانده است که آلبر ماله آن را در کتاب خود چنین نقل نموده:

«امیدواریم که خداوند موهبت خود را به ما ارزانی دارد تا ممالکی را که مردم روم قدیم

داشتند تا کنار دو اقیانوس باز به دست آوریم.»^۱

بدین سان دولت و اندال‌ها در شمال آفریقا، از بیزانس شکست خورد و مضمحل گشت. از سوی دیگر استروگت‌های ژرمنی در خاک ایتالیا (روم غربی در ۴۷۶م فروپاشیده بود) تحت فشار حمله بلیزاریوس (سردار مشهور ژوستینین) قرار داشتند. ویتیگیس، سرکرده ایشان تصمیم گرفت با ترغیب ایران به چالش با بیزانس و گشودن جبهه جدیدی به روی این دولت، از فشار بلیزاریوس بکاهد^۲ تا بتواند ورق جنگ را به نفع خود بگرداند.

۲. پروکوپوس: ص ۱۱۷.

۱. ماله، آلبر و ابزاک، ژول: ص ۵۵.

بنابراین دو فرستاده را با یک مترجم مخفیانه به دربار ایران گسیل داشت. مقارن این اوضاع در بخش رومی ارمنستان بر ضد حاکم بیدادگر بیزانسی شورش در گرفت و ارمنی‌ها نیز از ایران یاری طلبیدند.^۱ فرستادگان ارمنی در دربار ایران فهرستی را از اقوام شکست‌خورده به دست سرداران ژوستین برشمردند و مانند سفیران استروگت‌ها، ایران را آخرین طعمه او دانستند. فرستادگان ارمنی و استروگتی تأکید داشتند که چون قیصر بتواند اقوام اروپا و آفریقا را مغلوب کند، خواهد توانست از نیروی انسانی آنها سپاهی بس گران برای حمله به ایران تدارک ببیند^۲ و این نشان می‌دهد که در آن دوره اقوام و ملل گوناگون تا چه اندازه نسبت به سیاست توسعه‌طلبانه روم بدگمان بوده‌اند. فرستادگان ارمنی از مکاتبات تحریک‌آمیز قیصر با هون‌ها و لخمی‌ها (حیره) بر ضد ایران خبر دادند.

از سوی دیگر نامه قیصر به قبائل هون، به دست دربار ایران افتاد و همزمان منذر سوم (ملک حیره) رشوه فرستاده قیصر را به خود، بر انوشیروان آشکار ساخت. بنا به اشاره طبری، حمله غسانی‌ها (متحد روم) به قلمرو حیره (متحد ایران) و غارت و کشتار لخمی‌ها و بی‌اعتنایی قیصر به نامه‌های انوشیروان در جبران خسارت منذر، بر وخامت اوضاع افزود.^۳ سرانجام انوشیروان متقاعد شد که در این زمان بسیار حساس هنگام تصمیم‌گیری درباره جنگی بزرگ فرارسیده است. بنا بر آن چه گفته شد، جای شگفتی است که تنی چند از مورخان برجسته، با آنکه علل وقوع جنگ را متعدد می‌دانند، شکایت ارمنی‌ها و لخمی‌ها را از بیزانس «بهانه‌ای» برای انوشیروان در آغاز جنگ تلقی کنند.^۴ اما طبری در این باره چنین اظهار نظر نموده که بنا به نوشته او، خسرو که در برابر «نامه‌های مکرر» خود پاسخ روشنی دریافت نکرده بود، آماده پیکار شد. طبری اقدام خسرو انوشیروان را موجه دانسته و معتقد بوده که این عمل شاهنشاه بی‌دلیل نبوده است.^۵ بنا به گزارش طبری، کسری به قیصر نامه نوشت و پیمانی را که در میانه بود،

۱. پروکوپوس: ص ۱۱۹-۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۱۸ و ۱۲۴.

۳. طبری، محمد: ج ۲، ص ۷۰۱، ۷۰۰.

۴. برای نمونه نک: فرای، ریچارد نلسون: ج ۳، قسمت اول، ص ۲۵۲.

۵. بیگلولسکایا: ص ۲۱۸.

یادآوری کرد و خواست تا قیصر به خالد [حارث غسانی] فرمان دهد به اعاده غنیمت‌ها و پرداخت خون‌بهای مقتولان و انصاف منذر را از خالد [حارث] بستاند و «مکتوب وی را سبک نگیرد که پیمان صلح را خواهد شکست و نامه‌ها درباره انصاف‌گیری منذر مکرر شد، اما یخظیانوس [ژوستینین] اعتنا نکرد.»^۱ ضمناً پروکوپيوس از تأخیر قیصر در تصمیم‌گیری درباره منازعه حیره و غسان خبر داده که به خوبی می‌تواند قرینه‌ای بر گزارش طبری درباره بی‌اعتنایی قیصر به نامه‌های مکرر انوشیروان تلقی گردد.^۲ به این ترتیب پروکوپيوس بر خلاف جهت کلی کتابش، دلیلی برای تأیید سخن طبری ارائه داده است.

بدینسان در بهار سال ۵۴۰ میلادی آتش جنگ برافروخته گردید، سپاه بزرگ ایران، پهنه شرقی امپراطوری بیزانس را درنوردید و نیروهای ایرانی خود را به کرانه‌های دریای مدیترانه رساندند. در این جنگ دروازه‌های شهر بزرگ انطاکیه، ثروتمندترین شهر بیزانس در خاورمیانه، پس از نبردی شدید به دست سربازان ایرانی گشوده شد. مورخان ایرانی، رومی، سریانی و عرب، جملگی گزارش‌هایی از این رخداد برجسته روزگار باستان ارائه داده‌اند. همچنین شاهنامه فردوسی روایت مفصّلی از این جنگ را در بردارد. اگرچه به دلیل مشروح‌تر بودن گزارش پروکوپيوس، روایت او بر دیگر منابع سایه افکنده است، اما میان منابع فوق ضمن تأییدهایی که نسبت به یکدیگر دارند، تفاوت‌ها و تناقض‌هایی نیز به چشم می‌خورد و حتی در کتاب پروکوپيوس نکات نااستوار و متناقضی وجود دارد.

او در آغاز کتابش درباره خود نوشته است:

«گذشته از این پروکوپيوس خود را برای تدوین این تاریخ دارای صلاحیت مخصوص می‌داند، زیرا هنگامی که وی به سمت مشاور بلیزاریوس انتخاب شده بود، همه وقایع مذکور را به چشم دیده است و هرچه در این کتاب نوشته می‌شود، همه نتیجه مشاهدات شخصی اوست.»^۳

۱. طبری، محمّد: همان‌جا. ۲. پروکوپيوس: ص ۱۱۶. ۳. همان، ص ۱۵.

اما این ادعای پروکوپوس که بسیاری از مورخان معاصر را دچار پیش فرضی اعتباری و ملاحظه کارانه نسبت به مندرجات کتاب او نموده، درباره یکی از مهم ترین رویدادهای دوره باستان، یعنی جنگ نخست خسرو انوشیروان با روم، صادق نیست زیرا در زمان وقوع این جنگ پروکوپوس فرسنگ‌ها دورتر در قاره‌ای دیگر (اروپا) و در ملازمت مخدومش بلزاریوس به سر می‌برد و هیچ‌یک از وقایع این جنگ را بر طبق مشاهدات شخصی خود ننوشته است. شاید سرچشمه برخی از مهم ترین کاستی‌های کتاب او از همین رو باشد.

پیش از پرداختن به مطلب فوق، بایسته است از بندنوشتی (پاراگرافی) در کتاب او یاد شود که در طی آن پروکوپوس می‌کوشد با مهارت خاصی فرضیه توطئه و ناجوانمردانه بودن این جنگ را با نسبت دادن آن به تبانی میان ایران (انوشیروان) و حیره (منذر سوم) تبیین کند. این بندنوشت در صدر فصل یکم از کتاب دوم او جای گرفته و بر تحلیل اکثر مورخان از این جنگ (بهانه‌جویانه بودن آن) سایه افکنده است:

«خسرو چون شنید که بلزاریوس در ایتالیا هم برای زوستینین به پیروزی‌هایی نایل آمده است از پیشرفت‌های دولت روم بیش از پیش بیمناک شد و بدین اندیشه افتاد که بهانه پیدا کند و پیمان صلح با آن دولت را بشکند. بدین قصد با منذر گفت‌وگو نمود و او را مأمور ساخت که زمینه‌ای برای آغاز جنگ فراهم آورد.»^۱

در بالا اشاره‌ای بر بطلان این فرضیه داشتیم و جالب اینکه از خود پروکوپوس در تأیید طبری گواهی یافتیم، اما اصولاً چالش غسانی‌ها (به پیشوایی حارث) و لخمی‌ها (به پیشوایی منذر) عامل اصلی و منفردی برای این جنگ نبود. تنها با استفاده و استناد به خود پروکوپوس این مضمون قابل اثبات است. او در انتهای همین فصل چنین نوشته:

«در این اثنا [چالش غسانی‌ها و لخمی‌ها] خسرو مدعی گردید که پیمان صلح از طرف «زوستینین» نقض گردیده است، زیرا امپراتور در حین صلح قصد نموده است منذر را با خود همراه کند و او را بر ضد ایران برانگیزد و دلیل آن اینکه سوماس [فرستاده امپراتور]

هنگام مأموریت خود در میان قبایل عرب، منذر را به پول فریفته بود تا با دولت روم هم‌دست شود و خود امپراتور هم در این زمینه نامه‌ای به وی نوشته بود. گذشته از این خسرو مدعی بود که ژوستینین نامه‌ای به قبایل هون فرستاده و آنها را تحریک کرده است که به خاک ایران حمله برند و طوایف مزبور عین نامه را نزد وی فرستاده‌اند [این ادعای کوچکی نیست] به این جهت خسرو در صدد برآمد پیمان را نقض کند و به خاک روم لشکر بکشد.^۱

پروکوپوس در جملهٔ اخیر، کاملاً از بهانه‌ای که در بند نوشت نخست این فصل برمی‌شمرد، فاصله گرفته است. جالب این است که در ادامه افزوده:

«بطلان یا درستی دعاری او [خسرو] بر من معلوم نیست و نمی‌دانم که در این خصوص حق به جانب او بوده است یا نه.»^۲

اما سه فصل بعد، یعنی در فصل چهارم از کتاب دوم، نامه‌ای را نقل می‌کند که در آن امپراتور اعتراف می‌نماید که به قبایل هون و منذر نامه نوشته، اما قصد بدی از نوشتن آن نامه‌ها نداشته است (!!).^۳ اگر به شاه عباس خبر می‌بردند که سلطان عثمانی با ازبک‌ها مکاتبه کرده، مسلماً شاه عباس نیم‌خیز می‌شد و همچنان بر مخذه‌اش لم نمی‌داد که احوال یکدیگر را جویا شده‌اند و به ما دخلی ندارد! این جا نیز طبعاً حق به جانب انوشیروان بوده است، به ویژه آنکه روم همواره نسبت به ایران سیاستی تهاجمی اتخاذ نموده بود و بر اساس خصلت توسعه‌طلبانه‌اش نه تنها برای ایران، بلکه برای تمام ملت‌های پیرامونش، همسایه‌ای بدخواه به شمار می‌رفت.

مسئله دیگری که پروکوپوس با مهارت آن را در کتاب خویش پیموده، به طوری که مورخان را دربارهٔ اطلاع یا عدم اطلاع رومیان از وقوع جنگ و حمله سپاه ایران به تردید افکنده است و فصل مشترک آن با مسئله پیشین (بهانه‌جویی برای جنگ‌افروزی) «ناگهانی و ناجوانمردانه جلوه دادن حمله ایران» می‌باشد، با این بزرگنمایی صورت گرفته که خسرو نه به آخرین نامهٔ قیصر پاسخی داد و نه سفیر او را رخصت بازگشت.^۴

۱. پروکوپوس: ص ۱۱۶-۱۱۷.

۲. همان، ص ۱۱۷.

۳. همان، ص ۱۲۹.

۴. همان، ص ۱۳۰.

پروکوپوس این مطلب را تا آن زمان که شهر سورا به دست سپاه ایران سقوط می‌کند، به درازا می‌کشد.

«در این وقت آناتاسیوس [سفیر روم] را از حضور خویش مرخص کرد و گفت برو به ژوستینین بگو پسر قباد اکنون در کجای دنیاست و مشغول چه کاری است.»^۱

از همین معنای جمله اخیر پیداست که خسرو انوشیروان به جهت حفظ اسرار جنگی به این سفیر اجازه بازگشت نداده بود. به ویژه آنکه رومیان این سفیر را پس از آگاهی نسبت به آغاز تدارکات جنگ در ایران گسیل کرده بودند. شاهنشاه ایران به اصل غافلگیری توجه خاصی داشت و حتی در انتخاب محور لشکرکشی بر خلاف معمول عمل کرد.

«انوشیروان به سبب وجود دژ دارا و دیگر دژهای بین‌النهرین و با این اندیشه که رومی‌ها به موقع از حرکت او آگاه نشوند ساحل راست فرات را با هدف انطاکیه برای لشکرکشی خود برگزید.»^۲

اما درباره عدم اطلاع رومیان از وقوع جنگ (یکی از توجیهات پروکوپوس در قبال شکست فاحش روم) باید متذکر شد که آغاز مأموریت همین سفیر را پروکوپوس با اشاره به «تدارک جنگ» چنین برشمرده است:

«وقتی ژوستینین آگاه گردید که خسرو تدارک جنگ می‌بیند، نامه‌ای به خسرو نوشت و توسط این مرد [آناتاسیوس] فرستاد.»^۳

بنابراین واضح است که رومیان از خطر قریب‌الوقوع جنگ اطلاع داشته‌اند. این سفیر حامل همان نامه‌ای بود که قیصر در آن به نامه‌نگاری با هون‌ها و لخمی‌ها اعتراف می‌کرد.

پس از آغاز جنگ، نخستین حادثه مهمی که پروکوپوس برشمرده، سقوط شهر سورا می‌باشد. نام این شهر در فهرست فتوحات سپاه ایران که مورخان مسلمان برشمرده‌اند، از قلم افتاده است یا شاید با شهر دارا که اهمیت سیاسی بیشتری داشته اشتباه گرفته شده باشد. طبری، دینوری و ابن‌اثیر در صدر فهرست خود از دارا به جای سورا نام

۱. پروکوپوس: ص ۱۲۳.

۲. رحبی، پرویز: ج ۵، ص ۲۸۲.

۳. پروکوپوس: ص ۱۲۸.

برده‌اند.^۱ یعقوبی هر چند از سورا نام نبرده، اما از دارا نیز نامی به میان نمی‌آورد.^۲ طبق گزارش پروکوپیوس شهر دارا در این جنگ در مسیر حمله سپاه ایران قرار نداشت و تنها پس از پیمان صلح موقت در بازگشت سپاه ایران مدتی محاصره بود، ولی تصرف نشد.^۳ مسعودی نیز از دارا و سورا نامی به میان نمی‌آورد. نکته مهم در روایت مسعودی این است که به درستی از شهر سلوکیه در فهرست خود نام برده است.^۴ روایت نخست طبری از این جنگ ابهامی دربردارد که نولدکه آن را ناشی از تداخل روایت جنگ‌های خسرو پرویز و انوشیروان برمی‌شمرد.^۵ روایت دوم طبری از این جنگ با روایت دیگر مورخان دوره اسلامی همانندی دارد. از سوی دیگر رویدادنامه‌های سریانی «یعقوب ادسی» و «میکائیل سوریانی» مانند پروکوپیوس از سورا در ابتدای فهرست خود نام برده‌اند.^۶ بدینسان بسیار مهم است که در شاهنامه نخستین نبرد و دستاورد سپاه ایران تصرف سوراب یا شوراب دانسته شده چرا که «این نام با سورا مطابقت دارد».^۷

از سوی دیگر پروکوپیوس نوشته است که قیصر برای جنگ با ایران، دو سردار بزرگ بیزانس، بوزس و بلیزاریوس را به سمت فرمانده کل سپاهیان روم در شرق منصوب نمود. این دوگانگی در فرماندهی ظاهراً به دلیل حضور بلیزاریوس در اروپا و فرسنگ‌ها دورتر از مرز ایران بود. در فقدان بلیزاریوس، بوزس دست به کار شد و شهر هیراپولیس (منبج) را ستاد خود قرارداد و بزرگان شهر را نسبت به یک نقشه جنگی (خروجش از شهر با گروهی از سپاهیان رومی و سپس حمله به سپاه ایران که مشغول محاصره شهر خواهد شد) متقاعد نمود:

«نقشه بوزس ظاهراً درست و عملی می‌نمود ولی خود او یک گام برای به کار بردن آن بر نداشت. زیرا گروه بسیاری از سربازان زبده رومی را با خود به خارج شهر برد و دیگر نه

۱. طبری: همان‌جا؛ ابن اثیر: ج ۱، ص ۲۳۸-۲۳۹؛ ابوحنیفه دینوری: ص ۷۳؛ نهایت‌الاربع نیز «دارا» را در صدر فهرست خود آورده است (مؤلف گمنام: ص ۳۲۵).
 ۲. ابن واضح یعقوبی: ج ۱، ص ۲۰۳.
 ۳. پروکوپیوس: ص ۱۶۲-۱۶۴.
 ۴. مسعودی، ابوالحسن علی: ج ۱، ص ۲۵۹-۲۶۰.
 ۵. نولدکه، تئودور: ص ۳۱۵.
 ۶. به نقل از پیگولوسکایا: ص ۲۲۳.
 ۷. رجسی، پرویز: ص ۲۸۴؛ نولدکه: ص ۳۹۹.

مردم هیراپولیس و نه سپاه دشمن اثری از وی ندیدند و معلوم نشد به کدام نقطه رفته است. این بود شرح گزارش وقایع آنها.^۱

اگر مورّخی در جایی از کتابش انشای خود را چنین بپیماید می‌توان آن را به یک سکنه در تاریخ‌نگاری تشبیه کرد. چنانچه بوزس (سردار بزرگ روم) ناپدید می‌شد، به هر حال چون یک تن بیش نبود، تا حدودی پذیرفتنی بود. اما ناپدید شدن یک سپاه جنگی، در این ناحیه از آسیا برای عقل سلیم، امری ممتنع و عجیب است، به ویژه که در طبیعت منطقه از جنگل‌های انبوه استوایی، کولاک‌ها و یخبندان سبیری و یا طوفان‌های سهمگین صحاری بزرگ خبری نیست تا به نحوی توجیه‌کننده چنین اتفاق و ادّعایی باشد. واقعیت چه بوده است؟

در حالی که در کتاب پروکویوس همه درگیری‌های ایرانیان و رومیان در گستره‌ای از میان‌رودان تا کرانه‌های مدیترانه تنها از فرود و فراز برج و باروی سه شهر روی می‌دهد و به همین سه مورد هم منحصر می‌شود، درست در سلسله‌مشابهی از رویدادها که به ناپدید شدن بوزس می‌انجامد، در شاهنامه، پس از تسخیر شارستان شوراب (سورا) فردوسی گزارشی از صف‌آرایی و نبرد سپاهیان ایران و روم در دشت باز ارائه داده است. سپاه روم از سوی قیصر گسیل شده بود و پهلوان بزرگی به نام «فروریوس» فرماندهی آن را برعهده داشت.^۲ پس از جنگی سخت و وارد آمدن تلفات سنگین بر رومی‌ها پیروزمندی سپاه ایران آشکار می‌شود و کار بر فروریوس تنگ آمده، رومیان هزیمت می‌یابند. شاهنامه افزوده که ایرانیان با تعقیب گریزندگان بقایای سپاه روم را نیز تارومار

۱. پروکویوس: ص ۱۳۵.

۲. فردوسی: ج ۸، بخش پادشاهی انوشیروان (از این پس شماره بیت‌ها که درج می‌گردد، با ارجاع به همین منبع است).

ازان نامداران و گگردان خورش
به جنگ اندرون هر یکی همچو گرگ
سواری سرافراز با سوق و کوس
(بایات ۶۰۶۶۰۴)

که قیصر سپاهی فرستاد پیش
به پیش اندرون پهلوانی سترگ
به رومیش خوانند فروریوس

می‌کنند.^۱

در اینجا فروریوس مانند بوزس در کتاب پروکوپوس موقتاً از صحنه شاهنامه کنار می‌رود و چنین برمی‌آید که با وجود زخمی شدن، از آن مهلکه جان به در برده و موفق به گریز شده است. زیرا در بیت شماره (۶۸۵) زودتر از ظاهر شدن بوزس در کتاب پروکوپوس پس از تسخیر انطاکیه از او نام برده می‌شود، به عنوان کسی که پس از برشمردن اوضاع بد جبهه‌ها و سقوط قالینیوس، قیصر را متقاعد می‌کند تا وضع بدتر نشده از انوشیروان درخواست صلح بنماید. این موارد نشان می‌دهد که فروریوس مانند بوزس شخص بلندپایه‌ای بوده است. به این ترتیب شاهنامه با ذکر نامه فروریوس، شرح ماجرای صلح میان دو کشور را آغاز می‌کند. در کتاب پروکوپوس از نحوه آگاهی قیصر از وقایع جنگ و چگونگی متقاعد شدن او به تقاضای صلح به هر قیمتی، سخنی به میان نیامده و این هم از خلاهای گزارش او به شمار می‌رود.

در کتاب پروکوپوس نیز نام بوزس دوباره در وقایع مربوط به این جنگ ظاهر می‌شود؛ زمانی که جنگ پایان یافته و سپاه ایران در حال بازگشت به ایران زمین است در شهر ادسا (ژها) مردم شهر می‌کشند تا اسیران انطاکیه را بندبها داده، آزاد نمایند و انوشیروان نیز موافقت می‌نماید. اما ناگهان بوزس که ناپدید شده بود، ظاهر می‌شود و از پرداخت این پول جلوگیری می‌کند.^۲ در توضیحی ابهام‌برانگیزتر، پروکوپوس می‌گوید که او به دنبال «نفع شخصی» بود! سرانجام انوشیروان منصرف می‌شود و اسیران را به سمت ایران حرکت می‌دهد...^۳ اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ بوزس که نمی‌توانسته در آن وضعیت جنگی و پیش سپاه دشمن آن هم بر سر اتباع کشور خود سودا کند و «نفع شخصی» بجوید. به هر حال در این جا لحن پروکوپوس به نحوی است که آبرویی برای بوزس باقی نگذاشته است. علت این چنین سکتته‌هایی در کتاب پروکوپوس شاید رقابت بوزس با بلزاریوس بوده باشد و این که پروکوپوس منشی مخصوص بلزاریوس بوده و یا این که منبع پروکوپوس، غرضی نسبت به بوزس داشته

۱. پس رومیان در همی‌ناختند در و دشت از ایشان برداختند (۶۱۹)

۲. پروکوپوس: ص ۱۶۱. ۳. همان، همان‌جا.

چون همچنان که بیشتر اشاره شد بر خلاف تصوّر رایج، پروکوپوس در این قسمت از کتابش، شاهد عینی رویدادها نبوده و همراه بلیزاروس در اروپا به سر می‌برد. شایان ذکر است در دیگر جای‌های کتاب پروکوپوس از بوزس چنین منفی یاد نشده است.^۱ از بررسی موارد یاد شده مشخص گردید که تنها روایتی که از لحاظ توجّه به جزئیات می‌تواند در کنار گزارش پروکوپوس مطرح باشد، شاهنامه فردوسی است. البته جزئیات شاهنامه درباره این واقعه به موارد پیش‌گفته محدود نمی‌شود و در زیر مروری کامل بر آنها خواهد شد. اما تا همین جا نیز آشکار شد که شاهنامه در مواردی چند با سخن پروکوپوس مطابقت دارد (شهر سورا؛ نخستین دستاورد سپاه ایران) و یا قرائنی در برابر خلاهای آن عرضه می‌دارد (مسئله بوزس). آیا می‌توان شاهنامه را دست‌کم در این مقطع خاص، افزون بر ارزش‌های بیکران ادبی، حماسی و ملی، یک گزارش تمام‌عیار تاریخی نیز به شمار آورد؟ در حالی که هیچ یک از مورّخان مصون از لغزش (سهوی یا عمدی) نبوده‌اند و هیچ تاریخی از نقص عاری نیست؛ آیا روش‌شناسی تاریخی کفّه آگاهی‌های درست شاهنامه را بر کاستی‌ها یا نادرستی‌های آن سنگینی می‌بخشد؟ به عبارت دیگر درجه تأیید شاهنامه از سوی منابع تاریخی به چه میزان است؟ برای مرور کامل جزئیات گزارش شاهنامه به سرآغاز این جنگ باید بازگشت و ابتدا صلّت وقوع آن را از دید شاهنامه بررسی کرد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- شکایت منذر:

در شاهنامه سلسله حوادث با آمدن منذر به نزد انوشیروان آغاز می‌شود که با شکایتی سخت از رومیان همراه است.^۲ مورّخان دوره اسلامی جملگی بر غارت و آسیب شدید قلمروی منذر بن نعمان به سبب تاخت و تاز غسانی‌ها تصریح نموده‌اند. در شاهنامه

۱. برای نمونه نک: پروکوپوس: ص ۱۷۱.

نگهدار پشت دلبران نویی
به دشت سواران سواری کنند
(ابیات ۴۲۳-۴۲۴)

۲. بدو گفت اگر شاه ایران تویی
چرا رومیان شهرباری کنند

منذر در دنباله شکایت خود از رومیان (غسانی‌ها) از انوشیروان یاری می‌طلبد. کسری از شکایت او برمی‌آشوبد و بی‌درنگ فرستاده‌ای را از میان لشکریان که زبان رومی می‌دانسته با پیامی سوی قیصر روانه می‌کند (پیک شفاهی)^۱ مضمون پیام که لحن شدیدی دارد، بر حمایت کامل ایران از منذر تأکید و روم را به اعلام جنگ تهدید می‌نماید.^۲ در مضمون این پیام بیتی در شاهنامه است که حالت کنایه آمیزی دارد:

تو با تازیان دست یازی به کین یکی در نهان خویشتن را ببین (۴۳۷)

بلعمی در این باره آورده که انوشیروان نامه به قیصر نوشت و اشاره کرد که حمله حارث غسانی به فرمان قیصر نبود؛ «دانم که بی فرمان تو [حمله] کرد او را بفرمای تا آن خواسته و بردگان باز دهد و دیت کشتگان بدهد اگر نه من از صلح بیزارم و حرب را ساخته باش.»^۳ بنداری که ترجمه او از شاهنامه به عربی اهمیت شایانی در سنجش نسخه‌های به‌جا مانده از این شاهکار عظیم دارد، آورده است؛ «و یامرہ بانصافہ من نفسہ»^۴ از آنجا که او ترجمه خود را تقطیع ننموده و در هر مورد خلاصه‌ای را از معنای سروده‌های حکیم توس به دست می‌دهد، این عبارت می‌تواند ناظر بر معنای بیت ۴۳۷ باشد یا جمع معنای این بیت با بیت کنایه آمیز دیگری در همین پیام خسرو به قیصر که در طی آن انوشیروان منزلت منذر را به چشم خویش افزون بر مقام قیصران روم و دیگر فرمانروایان برمی‌شمرد: «شاهکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»

ز منذر تو گگرد یابی بسست که او را نشست از بر هر کست (۴۳۳)

دو بیت بالا و عبارت بنداری و بیت ۴۳۹ اشاره‌ای آمیخته با کنایه از همان مضمونی

۱. که قیصر همی بر فزاد کلاه
که گفتار ایشان بدانند شنید
میاسای هیچ اندر آباد بوم
(ابیات ۴۲۸-۴۳۰)

۲. در گاو تا پشت ماهی مراست (۴۳۸)
نرا تیغ پولاد گردد چو موم (۴۳۹)
(ابیات ۴۳۸-۴۳۹)

۳. بنداری، فتح بن علی: ص ۱۲۶.

۱. زگفتار منذر بر آشفست شاه
زلشکر زبان آوری برگزید
بدوگفت زاید برو تا به روم

۲. و دیگر که آن پادشاهی مراست
اگر من سپاهی فرستم به روم

۳. بلعمی، ابوعلی محمد: ص ۱۰۳۹-۱۰۴۰.

هستند که بلعمی بدان تصریح نموده؛ در کار منذر انصاف بده و خسارت او را جبران کن و گرنه آماده جنگ باش. طبق شاهنامه (بیت‌های ۴۴۰ تا ۴۴۶) پاسخ قیصر به این پیام انوشیروان، سرد و با متهم کردن منذر به دروغ‌گویی و تهدید حمله به او توأم است.

۲- نیروی کمکی:

در شاهنامه آمده که به دنبال پاسخ ناصواب قیصر، انوشیروان منذر را به حمله انتقامی به روم ترغیب می‌نماید. بیشتر منابع از جمله طبری، ثعالبی و دینوری چهره‌ای مظلوم از منذر تصویر کرده‌اند که نالان از شکست و غارت، دست بر دست نهاده و منتظر جبران خسارتش به وساطت انوشیروان است. اما فردوسی از اقدام منذر به حمله انتقامی به اذن و یاری انوشیروان سخن به میان می‌آورد. از سوی دیگر در اشاره‌ای مهم بلعمی نیز تصریح می‌کند که «منذرنامه به انوشیروان نوشت و اجازه جنگ خواست.»^۱

همچنین در این باره مطلب مهمی را می‌توان در کتاب پروکوپوس یافت؛ «منذر از حارث آغاز شکایت کرد و به عذر این که وی به حدود سرحدات او تجاوز کرده است شروع به حمله به خاک روم کرد...»^۲ و این معنی درست همان چیزی است که فردوسی و بلعمی اشاره نموده‌اند، یعنی ابتدا شکایت منذر سپس اقدام او به حمله انتقامی، ولی دیگر منابع از حمله انتقامی حیره ذکری به میان نیاورده‌اند.

نکته دیگری که قابل توجه است، اشاره شاهنامه به کمک نظامی انوشیروان به صورت تحت فرمان منذر قرار دادن فرماندهان و سربازان ایرانی می‌باشد که در نوع خود بسیار جالب است. در تأییدی آشکار، حمزه اصفهانی سابقه‌ای از این امر بعید ذکر می‌نماید؛ در هنگامه‌ای که منذر بر اثر حمله حارث کندی گریزان گشته بود، انوشیروان با در اختیار نهادن فرماندهان و سربازان ایرانی باعث شد او دوباره به حیره بازگردد.^۳ بهره‌مندی حیره از یاری سپاهیان ایرانی در آثار مورخان بیزانسی مانند مالالاس و ثوفانس نیز انعکاس یافته است.^۴

۱. بلعمی، ابوعلی محمد: همان‌جا.

۲. پروکوپوس: ص ۱۱۵.

۳. حمزه اصفهانی: ص ۱۱۵.

۴. به نقل از: پیگولوسکایا: ص ۱۹۹.

پس از این نکته مهم که تاکنون در تاریخ ساسانی کمتر مورد توجه قرار گرفته، فردوسی وارد جزئیات بیشتری نیز می‌شود و تعداد نیروی کمکی را ۳۰ هزار نفر برمی‌شمرد.^۱ هرچند در نگاه نخست رقم مذکور اغراق آمیز به نظر می‌رسد. اما بلعمی، استعداد نیروی منذر را ۵۰ هزار نفر و شماره سپاهیان ایران را صد هزار ذکر نموده^۲ در حالی که طبری و دیگر مورخان هیچ ذکری از این مطلب به میان نیاورده‌اند.^۳ همچنان‌که پیشتر گفته آمد، تنها بلعمی است که از منذر چهره‌ای صرفاً مظلوم ترسیم کرده و به حمله انتقامی او اشاره نموده است.

با توجه به قدرت غسانی‌ها که همواره از سوی پادگان‌های رومی در فلسطین و شام فعالانه پشتیبانی می‌شدند، این ارقام غیرمنطقی جلوه نمی‌کند. تقریباً معاصر همین دوره و در حالی که روم و غسان در زمان هراکلیوس نسبت به دوره ژوستینین (مورد بحث کنونی) ضعیف‌تر بودند، مسلمانان دو برخورد با همین غسانی‌ها داشتند که بار اول در جنگ مؤته تعداد سپاهیان غسانی را صد هزار نفر نوشته‌اند و مسلمانان در پی شهادت پی در پی چهار فرمانده خود شکست خورده و عقب نشستند. بار دوم در غزوه تبوک پیامبر (ص) نهایت تأکید و کوشش خود را در بسیج سپاه برای مقابله با غسانی‌ها به عمل می‌آورند و به زحمت با بزرگترین سپاهی که تا آن زمان از مسلمانان گرد آورده بودند (۳۰ هزار نفر) عازم سرحدات روم (غسان) می‌شوند، برخوردی صورت نمی‌گیرد و البته پیامبر (ص) نیز پیشروی را مصلحت نمی‌بینند و پس از توقف کوتاه در همان بخش‌های مرزی بازمی‌گردند.^۴ بنابراین آنچه گفته شد، ۳۰ تا ۵۰ هزار نیرو، حداقل نیروی لازم برای

۱. گزین کرد زان لشکر نامدار
سواران شمشیرزن سی هزار
به منذر سپرد آن سپاه گران
بفرمود کز دشت نیزه‌وران
(ابیات ۴۵۴، ۴۵۵)

۲. بلعمی، ابوعلی محمد: همان‌جا.

۳. طبری صرفاً شماری نزدیک به صد هزار نفر برای سپاه ایران (بدون ذکر سپاه منذر) آورده است. (طبری: همان‌جا).

۴. برای شرح بیشتر نگرید به: وافدی، محمد بن عمر: ص ۵۸۶-۵۷۶ (جنگ مؤته) و ص ۷۷۸-۷۵۳ (جنگ تبوک). وافدی در شرح جنگ مؤته استعداد سپاه غسانی‌ها را ۱۰۰ هزار و متشکل از پنج قبیله عرب ساکن در شام برشمرده است. (ص ۵۸۰)

اتخاذ موضع تهاجمی و انجام عملیات موفق بر ضد غسانی ها بوده است. همچنین شایان ذکر است بنابر منابع بیزانسی ۱۲ سال پیش از این تاریخ، یعنی در ۵۲۸م، منذر سوم لشکری شامل ۳۰ هزار نفر گرد آورد و به فیلاش رومیان در شام حمله برد و او را به قتل رساند.^۱ با توجه به مطالب فوق ارقامی که فردوسی و بلعمی ذکر کرده‌اند نه تنها دور از واقعیت نیست بلکه منطقی است. به ویژه آن که اختلاف رقم ۳۰ تا ۵۰ هزار می‌تواند نیرویی باشد که منذر خود از میان اعراب گرد آورده بود که این رقم نیز نسبت به رقمی که از منابع بیزانسی در واقعه سال ۵۲۸م. گزارش شده (در بالا ذکر آن رفت) کمتر می‌باشد. طبق گزارش شاهنامه انوشیروان پس از گسیل نیروی کمکی همراه با منذر، نامه‌ای به قیصر می‌نویسد و پیک دوم خود را روانه بیزانس می‌نماید. در اینجا نکته‌ای مهم وجود دارد. از یک سو شاه از منذر می‌خواهد که در حمله‌ای کینه‌جویانه و انتقامی به روم بتازد و از سوی دیگر بلافاصله در نامه‌ای قیصر را از چالش با منذر برحذر می‌دارد.^۲ این تناقض آشکار چه توضیحی می‌تواند داشته باشد؟

کاملاً واضح است که در مطلب متناقض وجود دارد (به ویژه اگر معنای بیت‌های ۴۵۶ و ۴۵۸ و ۴۵۹ را در نظر بگیریم) صد درصد حکیم توس بر این امر واقف بوده که حلقه مفقودی در اینجا وجود دارد. اما امانت‌دارانه آنچه در منابعش دیده، به نظم درآورده و هرچند در شکل آن آراستگی به وجود آورده، اما در محتوا دستی نبرده است. از سوی دیگر بنداری که در حال ترجمه شاهنامه بوده در واکنش به این حلقه مفقوده در کاری جالب، پیش از ورود به ماجرای شکایت منذر، از ترجمه خارج شده و به طور خلاصه به

۱. مالالاس: به نقل از: پیگولوسکایا: ص ۱۹۵-۱۹۶.

۲. سبامی بر از جنگجویان به روم فرستاده‌ای ماکنون چرب‌گوی مگر خود نباید تو را زان گزند نویسنده‌ای خواست از بارگاه ... و گر مسوی منذر فرستی سپاه

که آتش برآرند زان مرز و بوم
فرستیم با نامه‌ای نبرد اوی
به روم و به قیصر تو ما را پسند
به قیصر یکی نامه فرمود شاه...
نمانم به تو لشکر و تاج و گاه
(بیات ۴۵۶-۴۶۰، ۴۶۸)

منازعه حیره و غسان اشاره نموده است.^۱ در اینجا و در توضیح این مطلب که چرا در شاهنامه نام غسان به چشم نمی‌خورد، چنین فرضیه‌ای کاملاً مطرح می‌شود که به تأسی از منابع خود (خدای نامه و شاهنامه منثور سامانی) نامی از غسانی‌ها برده نشده است. این مطلب متناظر می‌باشد با این نکته مهم که پروکوپیوس تصریح نموده و اذعان می‌نماید دو دولت ایران و روم حتی در پیمان‌های خود برای حل و فصل منازعات مرزی از ذکر نام این دو تحت‌الحمایه خود (حیره و غسان) اجتناب می‌ورزیدند^۲ و از به رسمیت شناختن متقابل آن دو طفره می‌رفتند، در حالی که این دو دولت کوچک در حساس‌ترین نقاط مرزی ایران و روم قرار داشتند. همین عامل طفره رفتن از حل و فصل دقیق منازعات مرزی به همراه رویه غارتگرانه اعراب نسبت به یکدیگر، از عوامل شکنندگی صلح ایران و روم در زمان ساسانیان بود.^۳

بدین سان اصل خدای‌نامه (به پهلوی: خوتای نامگ) که دیرین ساسانی تنظیم کرده بودند، بنا به روال دولتی، از غسانی‌ها نامی نبرده بود و این امر به همین صورت در شاهنامه بازتاب یافته است.^۴

از سوی دیگر در همین پیام دوم و مکتوب خسرو به قیصر چند بیت پیاپی وجود دارد که بسیار پرمعنی هستند و در کنار هم قرار گرفتن آنها نمی‌تواند اتفاقی باشد.

شکوه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. بنداری: ص ۱۲۶. ۲. پروکوپیوس: ص ۱۱۵. ۳. پیگولوسکایا: ص ۱۵۹.

۴. شایان ذکر است در شاهنامه (اوایل پادشاهی شاپور ذوالاکتاف) حدود صد بیت وجود دارد که به شرح تجاوز اعراب آن زمان به جنوب غربی ایران (تهدید تیسفون و اسارت یکی از شاهزاده خانم‌های ساسانی) اختصاص دارد در پی آن شاپور دوم به سرکوب سخت آنان می‌پردازد و ذوالاکتاف لقب می‌گیرد. در این قسمت از شاهنامه به عکس بالا در حالی که هیچ نامی از دولت روم به عنوان مقصد در وقوع این تجاوز به میان نمی‌آید چند بار از غسانی‌ها نام برده می‌شود. جالب است که این نیز به نوبه خود توضیح پیشین را تأیید می‌نماید. به این ترتیب که در این دوره که با پادشاهی انوشیروان حدود ۲۰۰ سال فاصله دارد، غسانی‌ها هنوز دست‌نشانده روم محسوب نمی‌شدند. بنابراین دیرین دولت ساسانی (نخستین نگارندگان خدای‌نامه) حساب تجاوزهای آنان را از دولت روم جدا نموده‌اند، اما در دوره انوشیروان، نه تنها تحت‌الحمایه روم بودند بلکه رهبران‌شان رسماً فیلاش (از سلسله مراتب بلند پایه نظامی روم) لقب داشتند بازتاب دقیق و رسمی این مطلب در شاهنامه از لحاظ ارزشیابی تاریخی آن بسیار جالب توجه می‌باشد. (درباره فیلاش‌های غسانی نک: پیگولوسکایا: ص

نوگر قیصری روم را مهتری	مکن بیش با تازیان داوری (۴۶۶)
وگر میش جویی ز چنگال گرگ	گمانی بود کژ و رنجی بزرگ (۴۶۷)
وگر سوی منذر فرستی سپاه	نمانم به تو لشکر و تاج و گاه (۴۶۸)
وگر زبردستی بود برمنش	به شمشیر یابد زمن سرزنش (۴۶۹)

واضح است که در بیت ۴۶۶ قیصر از مداخله در کار اعراب نهی شده است. معنی این بیت به خودی خود کاملاً روشن نمی‌شود. اما هنگامی که آن را با گزارش پروکوپوس تطبیق دهیم نکته‌ای جالب آشکار می‌گردد؛ به نوشتهٔ او قیصر فرستادگانی را برای میانجیگری (داوری)^۱ میان لخمی‌ها و عَسّانی‌ها دربارهٔ دشت مورد اختلافشان (استراتا) گسیل کرده بود. از سوی عَسّانی‌ها استدلال این بود که نام این ناحیه یک کلمهٔ رومی است در صورتی که منذر می‌گفت چون شبانان این دشت باج مرتع به من می‌دادند پس طبیعتاً مالک آنجا منم.^۲ به هر حال اقدام روم به داوری دربارهٔ این مسئله دخالت آشکار در حوزهٔ نفوذ ایران بود، به ویژه که یکی از این میانجیگران رومی (سوماس) به منذر پیشنهاد رشوه‌ای^۳ در ازای هم‌دستی با روم می‌دهد و در این باره نامه‌ای نیز از سوی قیصر تسلیم منذر می‌نماید. اما منذر ماجرای این رشوه و نامه را بر انوشیروان آشکار می‌سازد. مسلماً خون انوشیروان به جوش آمده بود. خسرو این تحریکات را به رخ قیصر می‌کشد و نقض پیمان تلقی می‌کند. بیشتر منابع دورهٔ اسلامی به مسئلهٔ عهدشکنی رومیان تصریح نموده‌اند.^۴ در شاهنامه نیز انوشیروان نسبت به «نقض پیمان» هشدار می‌دهد و مانند طبری این مطلب در ارتباط با حمایت از منذر در پایان نامهٔ انوشیروان به

۱. هرچند «داوری» در زبان فارسی یک معنای فرعی نیز دارد (دشمنی و خصومت) اما با توجه به نسخه بدل‌های این بیت و همچنین تقارن چندین موضوع که در این قسمت میان شاهنامه و کتاب پروکوپوس وجود دارد دور از ذهن نیست که کاربرد این واژه با توجه به احتمال بروز ابهام‌هایی در انتقال مفاهیم از بهلولی ساسانی به فارسی دری بازتابی از معنای اصلی و مهم‌تر آن باشد. به هر حال کنکاش پیرامون این مطلب مقاله‌ای جداگانه می‌طلبد که به یاری خداوند به زودی از نظر ارجمند خوانندگان گرامی خواهد گذشت.

۲. پروکوپوس: ص ۱۱۵-۱۱۶.

۳. رشوه به اعراب سیاست ژومنتین بوده است. برای یک نمونه دیگر نک: پیگولوسکا یا: ص ۲۶۹.

۴. برای نمونه نک: طبری: ص ۷۰۱-۷۰۰؛ ثعالبی: ص ۳۹۵.

قیصر و در یکی از مشهورترین بیت‌های شاهنامه مطرح گردیده است:

تو زان مرز یک رش مپیمای پای چو خواهی که «پیمان» بماند به جای (۴۷۰)
و گسر بگذری زین سخن بگذرم سر و گاه تو زیر پی بسپرم (۴۷۱)
از سوی دیگر بیت ۴۶۹ (وگر زبردستی بود برمنش^۱) به مطلب مهمی اشاره می‌کند؛
ممکن است بر فرض منذر پای از گلیم خود درازتر کرده باشد، ولی انوشیروان تأکید دارد
حتی در این صورت نیز گوشمالی او تنها در حیطه اختیارات شاه ایران است و قیصر حق
مداخله در کار اعراب و به ویژه امور مربوط به ایران را ندارد. هیچ یک از منابع دوره
اسلامی سخنی که چنین بوی انصاف از آن برخیزد، درباره منذر مطرح نکرده‌اند.
بدین سان شاهنامه در میان منابع فوق تنها منبعی است که امکان مقصر بودن منذر را رد
نمی‌کند. طبق گزارش پروکوپئوس قیصر در «آخرین» نامه خود پیش از آغاز جنگ خطاب
به انوشیروان از حمله‌های منذر و خسارت‌های ناشی از آن سخن به میان آورده که بر
وقوع حمله انتقامی منذر (و احتمالاً زیاده‌روی او در ضربه زدن نه تنها به غسانی‌ها بلکه
به مناطق رومی‌نشین در شام) صحه می‌گذارد. قیصر این مطلب را در برابر اتهامات
خسرو (درباره تحریک هون‌ها و منذر توسط قیصر) مطرح می‌کند:

«... اما در برابر این اتهامات بی‌مایه تو ما می‌توانیم ادعا کنیم که منذر تابع و دست‌نشانده
تو، اخیراً به خاک ما حمله آورده و در هنگام صلح و آشتی دست به دشمنی زده است و از
تصرف شهرها و غارت اموال و اسیر ساختن گروه بیشماری از کسان ما خودداری نکرده
است.»^۲

انعکاسی از همین مطلب در شاهنامه و در آخرین نامه قیصر به کسری نیز وجود دارد.^۳
بنابراین آنچه بسیار مهم است، قطعی بودن وقوع حمله انتقامی از سوی منذر است
که فردوسی، بلعمی و پروکوپئوس بدان تصریح نموده‌اند. در مجموع نمی‌توان از یک سو
نزدیک بودن این ابیات در شاهنامه و از سوی دیگر وجود جمله‌های کاملاً متناظر و
مقارب آنها را در گزارش پروکوپئوس تصادفی به شمار آورد و آشکار است که هر دو

۱. برمنش، متکبر و سرکش در این جا به معنی کسی که پای از گلیم خود درازتر کند.

۲. پروکوپئوس: ص ۱۲۹. ۳. به تاراج بردند بک چند چیز گذشت آن ستم برنگیریم نیز (۴۸۸)

گزارش ناظر بر سلسله مشابهی از رویدادها هستند.

۳- انجمن جنگ:

در گیرودار نامه‌های بی فرجام و تیرگی روابط تا آغاز عملی جنگ میان دو کشور شاهنامه به دو مورد مهم دیگر از جزئیات خود درباره این جنگ اشاره می‌کند که جز پروکوپئوس دیگر منابع کوچک‌ترین اشاره‌ای به این دو ندارند.

در شاهنامه آمده که پس از پاسخ شدید اللحن قیصر به پیام دوم انوشیروان، شاه همه موبدان و بزرگان لشکری و کشوری (ردان) را به مجلسی مشورتی فرامی‌خواند و پاسخ قیصر را به آگاهی ایشان می‌رساند. سپس سه روز مشورت و رایزنی چه با وزیران و چه با پهلوانان صورت می‌گیرد تا تمام جوانب امر سنجیده گردد و در نهایت روز چهارم رأی شاه بر فسخ پیمان و لشکرکشی به روم استوار می‌شود.^۱

پروکوپئوس نیز صراحتاً به تشکیل انجمن جنگ از سوی انوشیروان اشاره نموده و نوشته:

«در این انجمن برخی طرفدار ادامه صلح و برخی دیگر معتقد به جنگ بودند ولی سرانجام تصمیم همگی بر آن شد که در آغاز بهار به دولت روم اعلان جنگ داده شود»^۲

۴- جشن سده:

فردوسی با اشاره به اینکه پس از تصمیم بر جنگ با روم و اعلام بسیج سپاه در ایران زمین، شاه به زیارت آتشکده آذرگشسب رفته، ضمناً تصریح می‌کند که دیدار انوشیروان از آذربایجان مصادف با «جشن سده» بوده است.^۳

۱. از آن نامه چندی سخن‌ها براند
چه با پهلوانان لشکر شکن
که راند سوی جنگ قیصر سپاه
(ابیات ۴۹۷، ۴۹۹)

۱. همه موبدان و ردان را بخواند
سه روز اندرین بود با رایزن
چهارم بر آن راست شد رأی شاه

۲. پروکوپئوس: ص ۱۲۶.

۳. پیاده شد از دور و بگذاشت اسب ←

۳. چو چشمش برآمد به آذرگشسب

از سوی دیگر پروکویوس تصریح نموده که انجمن جنگ در «اواخر پاییز» تشکیل شده بود. بنابراین جشنی که پس از آن و در فصل زمستان برپا می‌شد جشن سده بوده است. یک بار دیگر می‌بینیم که هر دو آگاهی بالا که از شاهنامه دریافت می‌شود، به طور متناظر با اطلاعات کتاب پروکویوس مکمل و هماهنگ است.

۵- سازمان سپاه:

بی‌مناسبت نیست که در این جا توجه خوانندگان گرامی بدین نکته معطوف گردد که در این قسمت از شاهنامه فردوسی، جزئیات و اطلاعات تاریخی‌ای به چشم می‌خورد که در دیگر منابع و حتی در دیگر جای‌های شاهنامه کمتر نظیری برای آن می‌توان یافت. شایان ذکر است که هنگام سخن از سازمان سپاه انوشیروان، حکیم توس پروا ننموده که (با وجود ذکر رقم نفرات برای سپاه منذر) درباره تعداد سپاهیان ایران سکوت کند و رقمی ارائه ننماید، در حالی که این آسان‌ترین و متداول‌ترین نوع اغراق در میان مورخان قدیم بوده است که به راحتی درباره شمار سپاهیان نه تنها اظهار نظر می‌کردند بلکه آن را بسیار بیشتر از واقع می‌نوشتند.

اما از سوی دیگر در همین قسمت از شاهنامه گونه‌ای جزئیات تاریخی به چشم می‌خورد که حتی گونه رایج آن در منابع تاریخی به صورتی که در شاهنامه هست مورد توجه مورخان حرفه‌ای قرار نمی‌گرفته است؛ بدین سان که منابع تاریخ در توصیف یک سپاه در عهد قدیم حداکثر به موارد میمنه (جناح راست لشکر)، میسره (جناح چپ لشکر) و قلب (مرکز و میانه لشکر) بسنده می‌کردند، اما در کمال شگفتی فردوسی در اینجا و در حالی که هیچ ضرورت و اجباری نیز در کار نبوده، حتی فرماندهان تدارکات (بنه) و طلایه سپاه انوشیروان را نیز نام برده است و روی هم رفته به شش سپهبد ارتش

→ ز دستور پاکیزه برسم بجست
به باژ اندر آمد به آتشکده

دو رخ را به آب دو دیده بست
نهاده به درگاه «جشن سده»
(ابیات ۵۱۰-۵۱۲)

ایران اشاره می‌کند.^۱

آشکار است که منبع یا منابع فردوسی دربارهٔ شمار سپاه ایران، دچار آسیب و افتادگی یا سکوت بوده ولی دربارهٔ سران سپاه همگی را حتی بیشتر از عرف مورخان و کتاب‌های تاریخ برشمرده‌اند. با توجه به رنگ و بویی که این جزئیات شاهنامه دارد فرضیهٔ وجود یک گزارش هم‌زمان از این جنگ در عهد ساسانی تقویت می‌شود که به خوتای نامک ساسانی و سپس خدای نامه و شاهنامهٔ منشور سامانی راه یافته و یکی از منابع مورد استفادهٔ فردوسی در تدوین شاهنامه بوده است.

۶- شوراب

از این پس اطلاعات ارائه شده در شاهنامه به درگیری‌های نظامی و پیروزی‌های ایرانیان در این جنگ مربوط می‌شوند. سپاه ایران نخست به شارسرستان شوراب می‌رسد و به کمک منجنیق برج و باروی آن را درهم می‌کوبد و شهر پس از نبردی سخت به تصرف سپاه ایران در می‌آید.^۲

محققان شوراب را با «سورا» یکی دانسته‌اند.^۳ در گزارش پروکوپوس نیز مانند

- | | |
|---|---|
| ۱. سپه‌دار شیروی بهرام بود
چپ لشکرش را به فرهاد داد
چو امیناد پیروز بر میمنه
به قلب اندر آوردند مهران به پای
طلابه به هر مزد خزاد داد | که در جنگ با رای و آرام بود
بسی پندها بر برو کرد یاد
گشپ جهانجوی پیش بینه
که در کینه‌گه داشتی دل به جای
بسی گسفت با او ز بیداد و داد
(ابیات ۵۳۷-۵۳۳) |
| ۲. چنین تا بیامد بران شارسرستان
برآورده‌ای دید سر بر هوا
برو ساخت از چارسو منجنیق | که بر کینه‌گه داشتی دل به جای
(این بیت به این صورت از شاهنامهٔ تصحیح ژول مول، ج ۶، بخش پادشاهی انوشیروان، شمارهٔ ۵۳۲ آورده شده است.) |
| ۳. رجبی، پرویز، ص ۲۸۴. | که شوراب بدنام آن کارستان
پر از مردم و ساز جنگ و نوا
به پای آمد آن بارهٔ جانلیق
(ابیات ۵۸۰-۵۷۶) |

شاهنامه «نخستین» درگیری ایرانیان و رومیان در سورا رخ می‌دهد.^۱ همچنان که پیشتر اشاره شد آنچه گزارش شاهنامه را از این هم مهم‌تر می‌نماید، این است که در دوره اسلامی تنها منبعی که از شهر سورا در ضمن وقایع این جنگ نام برده، شاهنامه فردوسی است. دو نکته اخیر نقش این شهر را در ارزشیابی تاریخی شاهنامه برجستگی ویژه‌ای می‌بخشد.

بنداری از آن با لفظ «سوراب» یاد نموده است.^۲ به احتمال بسیار اصل واژه‌ای که حکیم توس به کار برده بود، همین سوراب بوده است. همچنین «نولدکه» با وجود عدم باور تاریخی نسبت به شاهنامه در حواشی خود بر کتاب طبری به صحت گزارش فردوسی در این باره، اذعان نموده است.^۳

۷- «آرایش روم»

به دنبال تسخیر شوراب شاهنامه از محاصره و تصرف دژی موسوم به «آرایش روم» پس از درگیری شدید سپاه ایران با پادگان مستقر در آن سخن به میان آورده است.^۴ هرچند دیگر منابع دوره اسلامی در گزارش خود از دژهای منطقه به هیچ وجه یاد نمی‌کنند با توجه به این که دژهای متعدّد رومی و ایرانی در نقاط حساس این منطقه احداث شده بود پیشروی سپاه ایران بدون توجه به خطر این دژها (که در نقاط ارتباطی مهم احداث می‌شدند)^۵ و پادگان مستقر در آنها امکان‌پذیر نبود^۶ و از این لحاظ گزارش شاهنامه را درباره اقدام سپاه ایران به تسخیر این دژ، می‌توان منطقی تلقی نمود.

۱. پروکوپیوس: ص ۱۳۱. ۲. بنداری: ص ۱۲۷.

۳. نولدکه: ص ۳۹۹.
به ره برد دژی دیگر آمد پدید
ز کسری برآمد به فرجام اوی
(ابیات ۵۸۹، ۵۹۱)

۴. وزان جایگه لشکر اندر کشید
کمه آرایش روم بـدنام اوی

۵. بیگولوسکایا: ص ۲۰۱.

۶. مشکور، محمدجواد: ص ۱۸۷۵ برای نمونه شهر «دارا» دو دیواره دفاعی داشت که فاصله میان دو بارو به ۵۰ گام و بلندی برج‌های حصار داخلی به صدها می‌رسید و همواره یک پادگان رومی در آن استقرار داشت.

۸- «معمای فرفورئوس»:

پس از تصرف دژ «آرایش روم» سپاه ایران در هنگام پیشروی به سپاهی که از سوی قیصر فرستاده شده بود برخورد کرد. بیشتر و در آغاز این نوشتار شرح این نبرد که در طی آن سرداری سپاه روم بر عهده پهلوانی سترگ یعنی فرفورئوس توصیف شده از نظر گذشت. تنها مطلبی که در اینجا شایان ذکر است، تطبیق معماگونه این واژه با نام‌های منابع تاریخی است که تاکنون بی‌پاسخ مانده است. این نام بر اثر کاست یا افزود نقطه‌ها در نسخه‌های مختلف شاهنامه به صورت‌های گوناگونی ضبط شده است؛ فرفورئوس، فرفورئوس، فرفورئوس، فرفورئوس، اما بنداری آن را با دو قاف ذکر نموده است.^۱ تطبیق با منابع بیزانسی در دو جهت محتمل می‌باشد؛ پرفورئوس یا گرگورئوس. لفظ دوم مشابه نام مورخ مشهور مسیحی در قرن ۷ هجری است: غیرفورئوس بن هارون بن عبری مشهور به «ابن عبری».^۲ از سوی دیگر با لقب پرفورئوس دو تن از تاریخ بیزانس نامبردار بوده‌اند. یکی «پرفیرئوس» که اسقف غزه بود و به سال ۴۲۰ م درگذشت^۳ و دیگری «پرفیرئوس اپتاتیانوس»، شاعر و سناتور بیزانسی که در قرن ۴ م. می‌زیست.^۴ هر دو تن مدت‌ها پیش از آغاز این جنگ درگذشته بودند. ضمن این که هیچ‌کدام «سپاهی» به شمار نمی‌رفتند.

این نام در برهان قاطع به شکل فرفورئوس آمده، اما نه درباره یک پهلوان جنگی بلکه به حکیم و فیلسوفی که همنشین اسکندر افسانه‌ای بوده اشاره دارد. مرحوم معین آن را با «پرفیر» فیلسوف اسکندرانی شاگرد افلوپین، تطبیق نموده‌اند و زیست او را میان سال‌های ۲۳۲ تا ۳۰۴ م. نوشته‌اند.^۵

در یک مورد متفاوت همچنین پروکوپئوس به این واژه، اشاره‌ای در کتاب خود دارد و

۱. بنداری: ص ۱۲۸.

۲. ابن العبري، غريغورئوس بن هارون: مختصرالتاريخ الذول، ترجمه عبدالمحمد آبتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۷.

3. The Oxford Dictionary of Byzantium: P. 1700.

4. Ibid.

۵. محمدحسین بن خلف تبریزی: ج ۴، ص ۱۴۶۷.

آن لقبی بوده که بیزانسی‌ها به نهنگی در دسر ساز داده بودند. به نوشته او این جانور مدت پنجاه سال باعث مزاحمت و غرق کشتی‌های بیزانسی می‌شد (تقریباً مقارن وقوع جنگ مورد بحث این نوشتار) و عاقبت بیزانسی‌ها موفق به صید آن می‌شوند.^۱ هیچ یک از موارد بالا نمی‌توانند پاسخی قطعی برای مسئله تطبیق نام ذکر شده، در شاهنامه به دست دهند تا حل قطعی این مسئله روی هم رفته می‌توان حدس زد که شاید سردار رومی نخواست نام اصلی خود را بر ایرانیان فاش کند و ترجیح داده از نامی مستعار استفاده نماید.

۹- قالینیوس:

در شاهنامه، سپاه ایران پس از تار و مار کردن لشکر فروریوس و پیشروی در خاک روم، به محاصره قالینیوس می‌پردازد. در بسیاری موارد به صرف تشابه لفظی، این مکان را با شهر کالینیکوس (رقه) مطابقت داده‌اند. نولدکه این مطلب را به طور مبرهن متذکر شده است.^۲ همچنین در شاهنامه چاپ مسکو این مطلب را با ذکر نام بیزانسی (کالینیکوس) در پاورقی متذکر شده‌اند (ذیل بیت ۶۲۲). در راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه نیز این تشابه لفظی موجب استنباط مشابهی شده است.^۳

اما در متن شاهنامه نکات ظریفی به چشم می‌خورد که در مقابل دیدگاه بالا، فرضیه دیگری را پیش می‌نهد؛ اینکه شاید قالینیوس نام قلعه حومه شهر برونی (حلب) بوده باشد:

الف) شاهنامه در هر سه مورد «شوراب»، «آرایش روم» و «قالینیوس» از واژه شارستان استفاده کرده (به ترتیب بیت‌های ۵۷۶، ۵۹۶ و ۶۲۴) اما هنگام شرح جنگ در قالینیوس با فاصله واژه شهر را نیز به کار برده است (بیت ۶۳۳) و ضمناً آن را دارای خندق «پرآب» وصف کرده است (خندق‌ها می‌توانستند خشک یا پرآب باشند که دومی در هنگام جنگ در دسر بیشتری برای دشمن ایجاد می‌کرد) شایان ذکر است که

۱. این قسمت از کتاب پروکوپیوس هنوز ترجمه نشده است) Procopius: VII. XXIX. 9ff

۲. شهیدی مازندرانی، حسین: ص ۳۴.

۳. نولدکه: ص ۳۹۹.

پروکوپیوس نوشته درون دژ چشمه‌ای وجود داشته است^۱ و این قرینه‌ای است بر مطلبی که فردوسی درباره خندق آن اشاره کرده چرا که خندق‌های این منطقه از خاورمیانه معمولاً از نوع خشک بوده‌اند. از سوی دیگر فردوسی به وضوح تأکید ویژه‌ای بر آبادانی و سرسبزی شارستان قالیپوس نسبت به شوراب و آرایش روم دارد (بیت‌های ۶۲۴ و ۶۲۳).
ب) در گزارش شاهنامه ابهام و نوسانی میان شهر و دژ وجود دارد و به نظر می‌رسد در این قسمت بیت‌هایی از شاهنامه مفقود شده باشد یا منابع شاهنامه ماجرا را با وضوح کامل روایت نکرده باشند.^۲ کاملاً واضح است که انتقال از بیت ۶۳۱ به بیت ۶۳۲ بسیار ناگهانی است و با سبک سرایش حکیم توس هماهنگ نیست. همچنین در حالی که در بیت ۶۳۱ سخن از «دژ» است، ناگهان در بیت ۶۳۳ با واژه «شهر» روبه‌رو می‌شویم. از سوی دیگر در این جا به تصرف شهر در هنگام غروب آفتاب و بلافاصله خروج شبانه نیروهای ایرانی از آن اشاره شده است. چرا باید سپاهی که پس از زحمت بسیار موفق به تصرف شهری شده هنوز ساعتی از ورودش به آن نگذشته آن را ترک نماید (آن هم در تاریکی شب) و در آن بیتوته نکند؟ منابع شاهنامه علت این امر را جلوگیری از غارت و آزار مردم شهر ذکر کرده‌اند (بیت‌های ۶۳۴ تا ۶۳۶). اما از نظر مورخان این مطلب نمی‌تواند دلیلی کافی تلقی شود، چرا که ورود سپاهیان به یک شهر، الزاماً به معنی غارت آن شهر نیست و نمونه مشهور آن در تاریخ از کورش بزرگ هنگام ورود سپاهش به بابل یادکردنی است.

از سوی دیگر پروکوپیوس نوشته است در نزدیکی شهر بروئی (حلب) دژی قرار داشت و هنگامی که مردم شهر توانستند مبلغ غرامتی را که به انوشیروان قول داده بودند، پردازند به آنجا گریختند. سپس نیروهای ایرانی وارد شهر می‌شوند، اما آن را

۱. پروکوپیوس: ص ۱۳۸.

۲. زگردنده یک بهره شد لازورد
همه شارستان با زمی شد یکی
که ای نامداران ایران سپاه
به تاریکی اندر به هامون شوید
(بیتات ۶۳۰-۶۳۳)

۲. چو خورشید تابنده برگشت زرد
از آن بساره دژ نماند اندکی
غروشی برآمد ز درگاه شاه
همه پاک‌زین شهر بیرون شوید

خالی از سکنه می‌یابند و بلافاصله از آن خارج شده به سمت دژ مذکور رفته اقدام به محاصره آن می‌کنند.^۱ به این ترتیب علت بهتری برای فهم خروج سریع سپاه ایران از شهر می‌توان به دست داد.

از سوی دیگر شاهنامه مطلب را در فردای آن شب به گونه‌ای دنبال کرده که نشانی از سقوط دژ نیست بلکه سخن از تسلیم شدن به دلیل تلفات زیاد است و هنوز اسارتی رخ نداده است.^۲ پروکوپئوس نیز اشاره کرده است که کار بر مردم و پادگان دژ سخت گردید و تسلیم شدند. اما درخواست تسلیم و بخشایش را به میانجیگری «مگاس» اسقف شهر بروئی که با اجازه خسرو وارد دژ شد، تعریف نموده است:

«وقتی وی (مگاس) بدان جا وارد شد و از صدمه بی‌آبی و سختی‌های دیگر مردم آگاه گردید به گریه افتاد به همان حال اندوه به حضور خسرو آمد و خود را به پای او به خاک انداخت و به زاری از او درخواست نمود که مردم بروئی را ببخشد.»^۳

ج) نکته دیگر سرانجام کار است. موافق گزارش شاهنامه مردم سورا مورد عفو قرار نمی‌گیرند^۴ و این هماهنگ با گفته پروکوپئوس است.^۵ اما در فرجام قالینیوس، فردوسی بر بخشایش مردم توسط انوشیروان تصریح می‌نماید^۶ و این بار نیز پروکوپئوس چنین فرجامی را برای مردم بروئی گزارش کرده است؛ «خسرو از تضرع او (مگاس) متأثر شد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱. پروکوپئوس: همان جا.

۲. از آن دژ و آن شارستان مرد و زن همه کشته و خسته شد بی‌گناه زن و کودک خرد و برنا و پیر چو قیصر گنه‌کار شد ما که ایم

به درگاه کسری شدند انجمن گه آمد که بخشایش آید ز شاه نه خوب آید از داد بزدان اسیر به قالینیوس اندرون بر چه ایم (ابیات ۶۴۴-۶۳۹)

۳. پروکوپئوس: ص ۱۴۱.

۴. از ایشان هرآنکس که پرمایه بود بسبستند بر پیل و کردند بار نبخشود بر کس به هنگام رزم

به گنج و به مردی گرانمایه بود خسروش آمد و ناله زینهار نه برگنج دینار برگاه بزم (ابیات ۶۸۸-۶۸۶)

۵. پروکوپئوس: ص ۱۳۳. ۶. بر آن رومیان بر ببخشود شاه گنه‌کار شد رسته و بیگناه (۶۴۵)

و بر سر رحم آمد و تقاضای او را پذیرفت و به همه مردمی که در دژ پناهنده شده بودند امان داد و آنها را آزاد ساخت. بدین جهت اهالی پس از خطر هولناکی که آنان را به مرگ و نیستی تهدید می‌کرد بی‌هیچ آسیب و خطر از دژ بیرون آمدند و هر یک شادمان در پی کار خویش رفتند.^۱

جالب اینکه پروکویوس می‌گوید: «به همه مردم... امان داد» و فردوسی نیز در بیت ۶۴۵ هر دو دسته گنهکاران و بیگناهان را شامل عفو انوشیروان برمی‌شمرد، کنایه از این که «همه مردم» دو دسته بیش نیستند: یا گناهکارند یا بیگناه.

د) و سرانجام نکته مهم دیگری که فرضیه شهر بروئی و قلعه حومه‌اش را بر نظریه کالینیکوس رجحان می‌بخشد، این است که هیچ یک از منابع اصلی، از شهر کالینیکوس در فهرست فتوحات ایران در این جنگ، نامی نبرده‌اند. تنها یک منبع نسبتاً متأخر، یعنی «مختصرالتاریخ الدول» از این شهر در فهرست خود نام برده که سهوی ناشی از درآمیختن جنگ‌های سال‌های ۵۴۰ (مورد بحث این نوشتار) و ۵۴۲ م است.^۲ شهر کالینیکوس در سال ۵۴۲ م و در جریان دور دوم جنگ‌های خسرو انوشیروان با روم به تصرف ایرانیان درآمد.^۳ بدین سان در حالی که بیشتر این منابع درباره شهر سورا مرتکب اشتباه شده‌اند و شاهنامه فرزانه توس بدین خطا دچار نگشته چرا باید پنداشت که در این جا اشتباه کرده است؟

۱۰- تسخیر انطاکیه:

سرانجام نوبت به محاصره انطاکیه می‌رسد. برخی از مورخان برجسته برآنند که هدف اصلی انوشیروان از این جنگ تصرف انطاکیه بود.^۴ طبق روال انوشیروان در این جنگ‌ها که فردوسی نیز گزارش کرده، او به هر جایی می‌رسید ابتدا فرستاده‌ای را برای مذاکره روانه می‌کرد تا مگر مقصود به گفت‌وگو برآید.^۵ پروکویوس نیز همین مطلب را متذکر

۳. مشکور: ص ۸۸۰

۱. پروکویوس: ص ۱۴۱. ۲. ابن عبری: ص ۱۱۶.

۴. رجیبی، پرویز: ص ۲۸۴-۲۸۵.

۵. ورا رای و هوش و درنگ آمدی ←

۵. به هر جایگاهی که جنگ آمدی

شده و حتی نام آن فرستاده راستگوی را «پالوس» ذکر کرده است که اصالتی رومی داشت.^۱ همچنین شاهنامه درباره «نبرد انطاکیه» از سه روز مذاکره سخن گفته است و آغاز جنگ را در روز چهارم می‌داند.^۲ طبق گزارش پروکوپیوس آغاز جنگ در سومین روز رسیدن سپاه ایران به انطاکیه بود و دو روز به مذاکره گذشت.^۳ مهم این است که هردو منبع به مذاکره و آن هم مذاکره‌ای نسبتاً طولانی اشاره کرده‌اند. «خسرو، پالوس را از جانب خویش نزد مردم شهر فرستاد و پیام داد که اگر ده سنتاری طلا بدهند، وی از محاصره شهر صرفنظر خواهد نمود ولی معلوم بود که به مبلغی از این کمتر هم راضی می‌شود و آنجا را تخلیه می‌کند»^۴ اما گفت‌وگوهای روز نخست بی نتیجه پایان می‌یابد. سپس پروکوپیوس موضوع مهمی را آشکار می‌سازد:

«فردای آن روز مردم شهر از بالای حصارها شروع به دشنام دادن و ناسزا گفتن به خسرو نمودند و با خنده‌های تمسخرآمیز به استهزای وی پرداختند زیرا مردم آنجا پیوسته به هزل و مسخرگی اشتغال دارند و هرگز نمی‌توانند در حین انجام کارها متانت و جدیت نشان دهند. به علاوه وقتی پالوس به پای حصار آمد و به آنان اندرز داد که آزادی و ایمنی خودشان و شهر را با پول کمی بخرند به قدری تیر و سنگ به سوی او انداختند که اگر او پیشاپیش قصد آنها را نفهمیده و خود را به کناری نکشیده بود، بیگمان بر اثر ضربات متوالی آنها هلاک می‌گردید. از این رو خسرو از شدت خشم به هیجان آمد و مصمم گردید برج و باروهای شهر را از بن ببرد.»^۵

روز بعد حمله سپاه ایران آغاز می‌شود و «ایرانی‌ها به شدت هرچه تمام‌تر از هر سو

→ فرستاده‌ای خواستی راستگوی

که رفتی بر دشمن چاره جوی
(ابیات ۵۶۲-۵۶۳)

۱. پروکوپیوس؛ ص ۱۳۷.

بدان تا نباشد به بیداد جنگ
دلبران ایبران گروها گروه
(ابیات ۶۵۰-۶۵۱)

۲. روز اندران شاه را شد درنگ
چهارم سپاه اندر آمد چو کوه

۵. همان، همان جا.

۳. پروکوپیوس؛ ص ۱۴۲. ۴. همان، همان جا.

شروع به حمله کردند و پیکان‌های ایشان مانند تگرگ به هر جا می‌بارید.^۱
فردوسی:

بـفرمود تا تـیربازان کـنند هـوا چـون تـگرگ بـهـاران کـنند^۲
خود خسرو شخصاً در میان سربازان حضور داشت و با فریادهای بلند ایشان را به
جنگ برمی‌انگیخت و سربازان ایران با دلیری و نیروی خارق‌العاده‌ای می‌جنگیدند.
پروکوپوس در سطرهای بعد چنین ادامه داده؛ ناگهان در بخشی از برج و بارو طناب
الوارهایی که رومی‌ها برای پهن‌تر شدن باروی شهر و افزایش مدافعان به کار برده بودند،
گست. الوارها با صدای مهیبی فروریخت و مدافعان دیگر جناح‌ها را به تصور ویرانی و
تصرف برج و باروی آن سمت انداخت. اما ایشان بر اثر فشار شدید نیروهای ایرانی
بدون کسب خبر از حقیقت ماجرا، ناگهان راه‌گریز در پیش گرفتند... ولی سپاه ایران پس
از صعود و استقرار بر روی برج و باروی شهر متوقف گردید و به حمله ادامه نداد. نیز به
دستور خسرو انوشیروان، ایرانی‌ها یکی از دروازه‌های شهر را برای فرار مردم باز
گذاشته بودند و سربازان رومی نیز در لایه‌لای مردم می‌گریختند! پس از این‌گریز
پرهیاو سربازان ایرانی از فراز باروها به درون شهر فرود آمدند و بدین‌سان شهر مشهور
انطاکیه به تصرف سپاه ایران درآمد.^۳

طبق گزارش شاهنامه محاصره و تسخیر انطاکیه چهار روز به طول انجامید و سه روز
به نبرد گذشت.^۴ پروکوپوس طول مدت جنگ را ذکر ننموده و هرچند به یک روز نیز
تصریح ندارد، اما از مضمون سخنان برمی‌آید که جنگ را در یک روز توصیف کرده
است. با این وجود شرح او از این نبرد به وضوح از دیگر توصیف‌های جنگی در کتابش
کوتاه‌تر است و پس از شرح آغاز جنگ (شدت حمله سپاه ایران و شرکت شخص خسرو

۱. پروکوپوس: ص ۱۴۳.

۲. این بیت مربوط به تسخیر دژ آرایش روم است و به جهت زیبایی سخن حکیم نوس و مناسبتی که با جمله
پروکوپوس دارد، در این جا آورده شد. ۳. این بند نوشت تلخیصی از پروکوپوس: ص ۱۴۴-۱۴۵.

۴. سه جنگ‌گران کرده شد در سه روز چهارم چو بفروخت گیتی فروز
گشاده شد آن مرز آباد بوم سواری ندیدند جنگی به روم

(ابیات ۶۵۴-۶۵۵)

در نبرد) وارد یک بحث حاشیه‌ای در توجیه شکست رومی‌ها شده، سپس به یکباره به موضوع پاره شدن طناب‌ها جهش نموده است. به این ترتیب معلوم نیست مراحل جنگ را کامل شرح داده باشد. اگر اینگونه نباشد که عمداً چنین برنموده تا آن را از آب و تاب بیندازد و پیروزی ایرانیان را کم‌رنگ جلوه دهد، دست‌کم نباید فراموش کرد که او بر خلاف دیگر بخش‌های کتابش در این قسمت شاهد عینی وقایع نبوده است.

پس از پیروزی ایرانیان، عدهٔ بسیاری از مردم انطاکیه به اسارت درآمدند و ابتدا گمان می‌کردند انوشیروان به سبب اهانتی که نسبت به او کرده بودند، ایشان را به خوارترین وجهی به بردگی بگیرد. هنگام بازگشت سپاه ایران، اهالی شهر ادسا (رها) می‌کوشند تا اسیران را با جلب موافقت انوشیروان آزاد نمایند. اما همچنان که در آغاز این نوشتار یاد شد، خود رومیان این توافق را برهم زدند... در حالی که اسیران از سرنوشت خویش ناامید بودند در کمال شگفتی دریافتند که خسرو انوشیروان دستور ساخت شهری را در نزدیکی تیسفون، همانند و هم نقشه با انطاکیه داده است... اسیران را با یک شهردار مسیحی در این شهر سکونت داد و طبق فرمانی آنها را از فرمانبرداری هرکسی جز شخص شاهنشاه، فارغ دانست. بررسی مستند این رویداد و دیگر رخداد‌های پس از این جنگ که یکی از برجسته‌ترین نبردهای تاریخ جهان باستان است خود مجال و مقاله‌ای دیگر می‌طلبد که نگارنده امیدوار است به زودی به معرض مطالعهٔ خوانندگان گرامی پیشکش دارد. انوشیروان با پیروزی در این جنگ، از تحقق آرزوی ژوستینین مبنی بر تصرف و یکپارچه‌سازی قلمروی امپراطوری فرو پاشیدهٔ روم غربی جلوگیری کرد و بزرگترین و آخرین فرصت تاریخی را برای احیای امپراطوری روم بزرگ خشنی نمود. بدین سان انتقام قرن‌ها سیاست تهاجمی روم نسبت به ایران اشکانی و ساسانی گرفته شد.

ارزش شاهنامهٔ سترگ و ارج فردوسی بزرگ در گزارش این رویداد تاریخی آشکار است. یگانۀ توس در نهایت امانت توانسته است از ورای قرون روایتی ایرانی و درست را از این جنگ به دست ما برساند. سی سال «ابر کوشش» او شاهنامه را به گنجینهٔ فرهنگ ایران بدل ساخته است.

روحش خشنود باد.

کتابشناسی

- ابن اثیر (۲۰۰۰م): *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارصادر بیروت.
- ابن العبری، غریغوریوس بن هارون (۱۳۷۷): *مختصرالتاریخالدول*، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۲۵۳۶): *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمّدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم.
- ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود (۱۳۴۶): *اخبارالطّوال*، ترجمه صادق نشأت، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- بلعمی، ابوعلی محمّد بن محمّد (۱۳۴۱): *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمّد تقی بهار، به کوشش محمّد پروین گنابادی، تهران، اداره کلّ نگارش وزارت فرهنگ، چاپ اول.
- بنداری، فتح بن علی (۱۹۳۲م): *الشاهنامه*، [تصحیح عبدالوہاب عزام، مطبعه دارالکتب المصریه بالقاهره، الطبعه الاولی.
- پروکوپیوس (۱۳۴۷): *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه محمّد سعیدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتورونا (۱۳۷۲): *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمّد بن اسماعیل (۱۳۶۸): *تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوکالفرس و سیرهم)*، ترجمه محمّد فضائلی، تهران، نقره، چاپ اول.
- حمزه اصفهانی (۱۳۶۷): *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
- رجیبی، پرویز (۱۳۸۲): *هزاره‌های گمشده*، تهران، توس، چاپ اول.
- شهیدی مازندرانی، حسین (۱۳۷۶): *راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی*، تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، چاپ سوم.
- طبری، محمّد بن جریر (۱۳۵۲): *تاریخ‌الزّسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۰): *تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان*، در: یارشاطر، احسان

(گردآورنده)، تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۰): شاهنامه، به تصحیح ژول مول، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۰م): شاهنامه، مسکو، انستیتیوی خاورشناسی.

- ماله، آلبر و ایزاک، ژول (۱۳۱۱): تاریخ قرون وسطی تا جنگ صد ساله، ترجمه عبدالحسین هژیر، تهران، کمیسیون معارف، چاپ اول.

- محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۵۷): برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر.

- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴): مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.

- مشکور، محمد جواد (۱۳۶۶): تاریخ سیاسی ساسانیان (بخش دوم)، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول.

- مؤلف گمنام (۱۳۷۵): نه‌ایه‌الارب فی اخبارالفرس و العرب، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.

- نولدکه، تئودور (۱۳۵۸): تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران، انجمن آثار ملی، چاپ اول.

- واقدی، محمد بن عمر، المغازی (۱۳۶۹): تاریخ جنگ‌های پیامبر (ص)، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.

- Procopius (1954): History of The Wars, Dewing, H.B. (trans.), Harvard University Press.

- The Oxford Dictionary of Byzantium, Kazhdan, Alexander (ed), Oxford University Press, 1991.